

# عالم آرامی نادری

تالیف

محمد کاظم مروی وزیر مرو

www.tabarestan.info  
تبرستان

تصحیح و با مقدمه و توضیحات و حواشی و فہرستہا

دکتر محمد امین ریاحی

در ترجمہ مقدمہ ہای میکونوخوا ماکلای خاورشناس روس

جلد اول



نشر علم

www.tabarestan.info

عالم آرای نادری (سه مجلد)

تألیف محمد کاظم مروی وزیر مرو  
به تصحیح و با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی

چاپ دوم (با تجدید نظر و اضافات) زمستان ۱۳۶۹

چاپ چاپخانه مہارت

تیراژ ۲۲۰۰ جلد

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ

دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۶۰۶۶۷

## یادداشت ناشر

موجب سرافرازی مؤسسه «نشر عام» است که تجدید چاپ کتاب معتبر تاریخی عالم آرای نادری تصحیح دانشمند گرانقدر آقای دکتر محمد امین ریاحی را در دسترس مورخان و علاقه‌مندان به متون فارسی قرار می‌دهد.

این کتاب که با دقت بسیار و با مقدمه فاضلانه به تصحیح ایشان به چاپ رسیده بود بزودی نایاب شد و خواستاران بسیار داشتند به همین مناسبت با اجازه‌ای که از دانشمند محترم گرفته شد به چاپ آن مبادرت شده است.

مصحح ارجمند با کوشش خاص خود سعی کرده‌اند این چاپ را از غلطیهای مطبعه‌ای بی‌راسته‌تر سازند و همچنین توضیحاتی را که پس از چاپ اول در تتمیم فواید تعلیقات خود یافته‌اند به صورت یادداشتی تازه در پایان جلد سوم افزوده‌اند و چاپ جدید طبعاً آراسته‌تر به خواستاران تقدیم می‌شود.

به نام خداوند جان و خرد  
گرین برتر اندیشه برنگردد

## سر آغاز

عالم آرای نادری نوشته محمد کاظم وزیر مرو، مفصلترین زندگی نامه نادر شاه افشار، و تاریخ حوادث روزگار اوست که در نیم قرن اخیر نام و آوازه گسترده‌ای در جهان دانش یافته است.

این کتاب آئینه احوال ایران در دو قرن و نیم پیش، و بازگویی غمها و شادیهای مردم آن روز ایران است. و اهل خرد و اندیشه در لابلای سطور عبرت آموز آن حوادث بعدی را هم می‌توانند ببینند.

مؤلف از مردم ساده و عادی عصر خود بوده، و کتاب خود را به زبان ساده و بی‌پیرایه، زبان محاوره عصر خود نوشته که چندان فرقی با زبان گفتگوی امروز ما ندارد. قسمت عمده کتاب خاطرات و مشهودات مؤلف، یا روایت از شاهدان عینی حادثه‌هاست که برای کتاب دوستان خواندنی و شیرین و دلپذیر است، و برای محققان زبان و تاریخ و فرهنگ ایران منبع دست اولی است که نکته‌های ارزنده نادری دربر دارد. از این کتاب فقط يك نسخه خطی در دنیا، در روسیه وجود دارد که سالها پیش (در ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶) روسها آن را به صورت عکسی در سه جلد چاپ کرده‌اند. آن نسخه به علت کثرت غلطها و آبدیدگی و ناخوانا شدن بر گهایی از آن، غیر قابل استفاده گردیده، و چون خو برویی است که در جامعه ژنده و چرکین زیباییهایش از دیده پنهان باشد.

چون چاپ پاکیزه و پیراسته‌ای از این کتاب ضرورت داشت، این خدمت را بر عهده گرفتیم. و از آنجا که نسخه یکی بیش نبود و آن هم بسیار مغلوط بود، ناگزیر برای تصحیح آن دیگر منابع مهم دست اول آن عصر را مورد استفاده قرار دادم و بدین طریق بسیاری از اغلاط آن رفع شد.

عالم‌آرا از نظر اشتغال بر مجموعه‌ای از لغات محاوره‌ای و تعبیرات خاص شمال شرق ایران هم شایان توجه است. به این سبب، علاوه بر فهرستهای نامهای گان و جاها و قبایل، فهرستهایی هم از لغات و ترکیب‌های فارسی و اصطلاحات دیوانی تنظیم و ضمیمه پایان کتاب کردم که می‌تواند مددکار جویندگان در برخورداری از نکات مورد علاقه آنان باشد.

هریک از ۳ جلد چاپ عکسی روسیه، مقدمه‌های به‌قلم میکلوخو ماکلای محقق روسی در باره شناخت نسخه خطی کتاب و تاریخچه کشف آن دارد که ترجمه آنها مورد علاقه پژوهندگان ایرانی می‌توانست باشد. از محقق گرامی آقای دکتر عنایت‌الله‌رضا که تسلط کم‌نظیری در زبان روسی دارند، درخواست شد که آن هرسه مقدمه را ترجمه فرمودند و برای چاپ در اختیار ما گذاشتند. این لطف ارزنده ایشان موجب امتنان است.

از همت دوست عزیز آقای اکبر ژوار تشکر فراوان دارم که از نشیب و فراز راه یبندبشیدند، و این کتاب را جزو انتشارات مؤسسه خود قرار دادند، و نیز از کارکنان محترم چاپ نقش جهان مخصوصاً از آقای حسینی فر که در حد امکانات روز از هیچ کوششی برای صحت و زیبایی چاپ آن دریغ نوزیدند.

تصحیح و نشر این کتاب، به‌آرزوی خدمتی به تاریخ و فرهنگ ایران، ایران سرافراز جاودانه‌مان انجام گرفته است. به این امید که مورد پسند دوستداران کتاب قرار گیرد که پسند و تشویق آنان موجب دلگرمی اهل قلم است و دشواریها را برای خدمتگزاران این راه آسان می‌گرداند.

## فهرست مطالب

سه	سر آغاز
چهارده - پنجاه و شش	مقدمه مصحح: عالم آرا و مؤلف آن
هجده	زندگانی مؤلف
بیست و سه	محیط زندگی و جهان بینی او
بیست و هفت	تاریخ تألیف کتاب
بیست و نه	عالم آرا و جهانگشا
سی و چهار	ارزش مطالب عالم آرا
سی و نه	عالم آرا آئینه اجتماع عصر نادر
چهل و پنج	زبان عالم آرا
چهل و نه	سبک عالم آرا
پنجاه و دو	چگونگی نسخه کتاب و روش تصحیح
پنجاه و هفت	برگزیده منابع مصحح
پنجاه و نه - نود و پنج	ترجمه مقدمه های روسی
پنجاه و نه	مقدمه جلد اول
هفتاد و پنج	جلد دوم
هشتاد و هشت	جلد سوم
نود و پنج	توضیح مصحح

## جلد اول ۱-۴۴۳

۱	آغاز متن
۴	۱- مقدمه: در بیان مولود سعادت نمود
۱۱	۲- آمدن جماعت ترکمان به ایبورد و محاربه نادر صاحبقران

- ۱۴- رفتن امیر صاحبقران به کلات و یافتن گنج تیمور گورکان
- ۱۷- آمدن میروس به استهبان و شکایت از گرگین‌خان
- ۲۴- حرکت محمود افغان از قندهار به ایران
- ۲۷- ورود محمود افغان و تسخیر استهبان
- ۳۱- قتل محمود و جلوس اشرف افغان
- ۳۲- داستان سفی میرزا
- ۴۳- مجملی از احوال نادر و حکومت حسنعلی‌خان در ایبورد
- ۳۷- آمدن ملک محمود سیتانی به مشهد و جلوس او
- ۴۱- ورود صاحبقران به نزد ملک محمود و مراجعت به ایبورد
- ۴۵- محاربه صاحبقران با ملک محمودخان
- ۴۷- حوادث ولایات و داستانهای مدعیان شاهزادگی
- ۵۳- لشکرکشی به سرخس و ورود فرستادگان شیرغازی و مرویها
- ۵۵- اوضاع و حوادث مرو
- ۵۹- محاربه نادر با تاتار مرو شاه‌بیجان
- ۶۲- توجه صاحبقران به ولایات خراسان و معاودت به ایبورد
- ۶۲- جلوس شاه طهماسب و کارهای او از آذربایجان تا استراباد
- ۶۵- رایت افراشتن شاه طهماسب به سمت خراسان
- ۶۷- فرار کاظم بیگ تاتار به مرو و سوانح آن سرحد
- ۷۱- کشته شدن کاظم بیگ تاتار و تصرف مرو
- ۷۳- توجه رایات نادری بمخوشان و محاربه با اکراد
- ۷۸- ازدواج صاحبقران با خواهر محمد حسین‌خان زعفرانلو
- ۸۵- عزیمت نادر و طهماسب به سنگان خواف و جنگ با افغانه
- ۸۸- نهضت رایات نادری به دارالمرز مازندران
- ۹۳- توجه رایات نادری به عزم هرات و محاربه با افغانه
- ۱۵۳- عصیان اکراد قراچورلو و لشکر فرستادن بر سر ایشان
- ۱۵۹- توجه رایات نادری به صوب عراق و محاربه با اشرف افغان
- ۱۱۳- محاربه دوم نادر با اشرف، و برتخت نشاندن طهماسب در استهبان
- ۱۲۱- توجه صاحبقران به جانب شیراز و محاربه سیم با اشرف
- ۱۲۶- محاربه نادر با عثمان پاشا و تسخیر همدان و کوه گیلویه
- ۱۳۴- محاربه نادر با تیمور پاشا در سینه‌واردلان و تسخیر مراغه
- ۱۴۱- در حرکت آمدن موکب نادری به صوب تبریز
- ۱۵۵- آمدن ذوالفقارخان افغان به اراده تسخیر مشهد
- ۱۵۷- مراجعت نادر به خراسان و لشکرکشی به هرات
- ۱۶۲- طوی دادن صاحبقران رضاقلی میرزا را
- ۱۶۸- نهضت رایات نادری به تسخیر هرات و محاربه جوی نقره کوسان

- ۳۸- محاربه نانی صاحبقران در جوی نقره با ذوالفقارخان  
 ۳۹- سوانج هرات و قتل اماموریخان و وقایع فراه  
 ۴۰- لشکرکشی کاظم بیگ میراباشی هرات و قتل او  
 ۴۱- استیصال افغانه هرات و تسخیر آن بلده  
 ۴۲- به دست درآمدن دارالرفاه فراه  
 ۴۳- ساختن دو گلدسته طلا و ایوان و حوض میان صحن مشهد  
 ۴۴- حالات شاه طهماسب در عراق و آذربایجان  
 ۴۵- محاربه شاه طهماسب با احمد پاشا و شکست و بازگشت او به اصفهان  
 ۴۶- ورود شاه طهماسب بدقم و وصول خبر شکست به نادر  
 ۴۷- توجه رایات نادری به اصفهان و عراق و عزل طهماسب  
 ۴۸- جلوس عباس میرزا در اصفهان به صوابدید نادر  
 ۴۹- ولادت شاهرخ میرزا فرزند رضاقلی میرزا  
 ۵۰- توجه رایات نادری به صوب لرستان  
 ۵۱- حرکت صاحبقران به تسخیر لرستان و تنبیه الوار  
 ۵۲- ورود صاحبقران به کرمانشاه و شکست احمد پاشای باجلان  
 ۵۳- توجه صاحبقران به سمت بهروز و تشبیه کوه بیگی و وقایع کرکوت  
 ۵۴- یورش نادر به بغداد و محاربه اول با احمد پاشا و شکست نادر  
 ۵۵- بستن جسر بر روی شط بغداد  
 ۵۶- رفتن نادر به زیارت عتبات  
 ۵۷- وصول اخبار توپال پاشا و فرستادن رحیم خان گرایلی بر سر سلیمان بیه  
 ۵۸- سرداری علیرضاییگ افشار در شوشتر و هویزه و قتل او  
 ۵۹- محاربه اول نواب گیتیستان و توپال پاشا  
 ۶۰- وصول موکب صاحبقران بعد از شکست به همدان  
 ۶۱- توجه صاحبقران به کرکوت و سلیمان بیه و مصالحه با پولادپاشا  
 ۶۲- اخبار فتح سردار عثمانی در تبریز  
 ۶۳- محاربه نانی صاحبقران با توپال بدسگال و فایق شدن بر او  
 ۶۴- رفتن نادر مرتبه دوم به حوالی بغداد  
 ۶۵- عصیان محمدخان بلوچ در فارس و گرفتن احمدخان مروی  
 ۶۶- توجه رایات نادری به شیراز و گوشمال محمدخان بلوچ  
 ۶۷- ورود نادر به شیراز و عزیمت به اصفهان  
 ۶۸- رفتن محمد مؤمن بیگ قولر آقاسی به رسالت قندهار  
 ۶۹- رفتن طهماسب خان و کیل الدوله به گرمسیرات و گرفتاری محمدخان بلوچ  
 ۷۰- قتل اشرار و مفسدین مراغه و عزیمت به شیروان  
 ۷۱- رفتن نادر به تسخیر داغستان و شکست سرخاب لزگی  
 ۷۲- توجه رایات نادری به تسخیر گنجه و قراباغ



- ۷۳- علم افراشتن نادر به سوپ قارص و محاربه با عبدالله پاشا و معاودت به ایروان  
 ۷۴- آمدن عبدالله پاشا به محاربه صاحبقران و شکست و قتل او  
 ۷۵- روانه گردیدن صاحبقران به تسخیر قارص  
 ۷۶- تصرف ایروان و قلعه گنجه  
 ۷۷- رایت افراشتن صاحبقران به تسخیر گرجستان  
 ۷۸- دنباله وقایع داغستان و عیاری زامخان  
 ۷۹- معاودت امیر اصلان خان به اردو و مقدمات اماموردی خان  
 ۸۰- علم افراشتن صاحبقران مرتبه ثانی به تسخیر داغستان  
 ۸۱- رایت افراشتن ابراهیم خان به جهت سد نمودن بند مبارکه مرو  
 ۸۲- رفتن طهماسب خان به تنبیه دلاور تایمی و تصرف غرچستان  
 ۸۳- تزلزل موکب نادری به چول مغان و طرح جرگه انداختن

### جلد دوم ۴۴۵-۸۸۱

- دیباچه  
 ۸۴- تاجگذاری نادرشاه در دشت مغان  
 ۸۵- تعیین ابراهیم خان به سپهسالاری آذربایجان  
 ۸۶- حالات غریبه پهلوان تیز جنگ زامخان سرهنگ  
 ۸۷- دفع افساد علیراد بختیاری و به قتل رسانیدن آنرا  
 ۸۸- نهضت فرمودن نادر دوران به اصفهان  
 ۸۹- بیرق افراشتن صاحبقران به عزم تسخیر قندهار  
 ۹۰- محصور ساختن قلعه قندهار  
 ۹۱- وقایع اسلمس خان (خانجان) و پیر محمدخان در بلوچستان  
 ۹۲- رسیدن سرداران بلوچستان به ریگ روان و محاربه با بلوچیان  
 ۹۳- آمدن الیاس خان و محبت خان به درگاه نادر  
 ۹۴- فرستادن موسی خان دانکی به قلعه صفا و رفتن سیدالخان سر راه او  
 ۹۵- حالات پیر محمدخان در بلوچستان  
 ۹۶- تعیین محمدعلی خان افشار به سرداری بلوچستان  
 ۹۷- فرمان نادر در جواب عریض خوانین به قتل پیر محمدخان  
 ۹۸- فرستادن مصطفی خان بیگدللو و جلیل بیگ به پوشنگ و ترین  
 ۹۹- رسیدن فتحعلی خان به قلات و برسر طایفه کاکری و ترین رفتن  
 ۱۰۰- مقرر داشتن اماموردی خان به سرداری غزنین و تسخیر آن بلده  
 ۱۰۱- مفتوح نمودن قلعه قندهار  
 ۱۰۲- مقدمات رایت افراشتن به تسخیر هندوستان  
 ۱۰۳- بیرق افراشتن به تسخیر هندوستان و تصرف غزنین

- ۵۶۰ - ۱۰۴ - رایت افراشتن بہ صوبہ کابل و محاربہ و عزیمت شاہنوازخان
- ۵۶۳ - ۱۰۵ - علم افراشتن صاحبقران بہ تسخیر کابل
- ۵۶۷ - ۱۰۶ - رفتن نصر اللہ میرزا بہ تسخیر شہر لقمان و محاربہ طوائف تائمنی و بنکی شیری و ہزار رجات
- ۵۷۱ - ۱۰۷ - آغاز جہانبانی رضاقلی میرزا و حرکت از مشهد بہ بلخ و تسخیر اندخود
- ۵۷۵ - ۱۰۸ - تسخیر ام البلاد بلخ و فتوحات نواب جہانبانی
- ۵۸۰ - ۱۰۹ - فرستادن شاہقلی بیگ قاجار مروی بہ درہ شادمان
- ۵۸۳ - ۱۱۰ - تنبیہ طایفہ قنقرات و گرفتن خزار و رفتن بر سر قرشی
- ۵۶۸ - ۱۱۱ - محصور نمودن رضاقلی میرزا قرشی را و مجادلہ حکیم آتالیق
- ۵۸۹ - ۱۱۲ - مجادلہ ابوالفیض خان با رضاقلی میرزا و شکست او
- ۵۹۷ - ۱۱۳ - محاصرہ قلعہ شلوک و تسخیر آن و بہ قتل رسیدن باباخان چاپوشی
- ۶۰۲ - ۱۱۴ - فرستادن دارای دوران احمدخان مروی را بہ ترہ رضاقلی میرزا
- ۶۰۴ - ۱۱۵ - ورود احمدخان مروی، و مراجعت رضاقلی میرزا بہ کنارہ جیحون
- ۶۰۷ - ۱۱۶ - مراجعت رضاقلی میرزا بہ مرگ احمدخان مروی و عزیمت بہ قندوز
- ۶۱۰ - ۱۱۷ - فرمان دادن نادر غازیان مروی را بہ آبادی مرو شاهیجان
- ۶۱۶ - ۱۱۸ - عزیمت نادر بہ تسخیر جلال آباد و قتل طایفہ کتور و ورود رضاقلی میرزا
- ۶۲۳ - ۱۱۹ - مجلس آراستن امیر صاحبقران و ولیعهد ساختن رضاقلی میرزا را
- ۶۲۶ - ۱۲۰ - ورود رضاقلی میرزا بہ خراسان و شرارت ایلیارس والی خوارزم
- ۶۳۲ - ۱۲۱ - مراجعت ایلیارس بہ خوارزم و ورود رضاقلی میرزا بہ مشهد
- ۶۳۶ - ۱۲۲ - عزیمت صاحبقران بہ تسخیر پشاور و شکست ناصر خان و تصرف پشاور
- ۶۴۳ - ۱۲۳ - حالات ظہیر الانامی محمد ابراہیم خان در آذربایجان
- ۶۵۲ - ۱۲۴ - رایت افراشتن ظہیر الانامی جہت ترویج دختر والی گرجستان جہت علیقلی خان
- ۶۵۷ - ۱۲۵ - ترویل ابراہیم خان در بیلاقات گنجه قراباغ و بہم رسیدن طاعون
- ۶۶۴ - ۱۲۶ - سوانح تبریز و حرکت ظہیر الانامی جہت تسخیر داغستان
- ۶۶۷ - ۱۲۷ - جسر بستن ظہیر الانامی بر رود کر و سوانح داغستان
- ۶۷۲ - ۱۲۸ - محاربہ ابراہیم خان در جاروتلہ داغستان و بہ قتل آمدن آن نوجوان
- ۶۷۸ - ۱۲۹ - خبر یافتن صاحبقران از قتل برادر و فرستادن امیراصلان خان بہ آذربایجان
- ۶۸۱ - ۱۳۰ - یاغی شدن بلوچہا و مأموریت اماموردی خان بہ کنارہ دریای محیط
- ۶۸۹ - ۱۳۱ - رایت افراشتن صاحبقران بہ تسخیر لاہور
- ۶۹۹ - ۱۳۲ - لشکر کشیدن نادر بہ صوبہ شاہجہان آباد و فرستادن نامہ بہ محمدشاہ
- ۷۰۱ - ۱۳۳ - احوال سعادت خان نیشابوری
- ۷۰۸ - ۱۳۴ - مخالفت محمدشاہ با صاحبقران و تدارک عساکر و حرکت بر سر راہ نادر
- ۷۱۲ - ۱۳۵ - ہجولان در آمدن لشکر و تسخیر قلعہ انبالہ

- ۱۳۴- فرستادن صاحبقران حاجی خان کرد را بر سر راه جان نیازخان
- ۱۳۷- مجاربه نادر با محمد پادشاه گورکانی و محصور شدن آن در سنگر خود
- ۱۳۸- امان یافتن پادشاه هندوستان و مشرف شدن به آستان صاحبقران
- ۱۳۹- رایت افراشتن صاحبقران به صوب شاهجهان آباد
- ۱۴۰- شیخون جماعت هندوستانی وقتل عام شاهجهان آباد
- ۱۴۱- گرفتن صاحبقران دختر فرخسیر را جهت نصرالله میرزا
- ۱۴۲- بخشیدن صاحبقران، هندوستان را به محمدشاه و برتخت نشانیدن او را
- ۱۴۳- علم افراشتن صاحبقران به تسخیر سند و گرفتن جواهرات از عساکر
- ۱۴۴- رایت افراشتن صاحبقران به قلعه عمرکوت و گرفتار گشتن کیانصیر
- ۱۴۵- تاج بخشیدن گیتیستان به کیانصیر و مراجعت به ایران
- ۱۴۶- سوانح رضاقلی میرزا در خراسان و به قتل آوردن طهماسب شاه
- ۱۴۷- آیین بستن مشهد جهت فتح هند و تبدیل آن به ماتم زوجة رضاقلی میرزا
- ۱۴۸- نهضت صاحبقران به خراسان و نزول در هرات
- ۱۴۹- بیرق افراشتن صاحبقران جهت تسخیر ترکستان و ورود به بلخ
- ۱۵۰- عزیمت به چهارجو و جسر بستن و مجادله و شکست پادشاه ترکستان
- ۱۵۱- آمدن ابوالفیض خان به بساط بوسی صاحبقران و نوازش یافتن
- ۱۵۲- تاج بخشی نادر دوران به ابوالفیض خان پادشاه ترکستان
- ۱۵۳- عنان تافتن صاحبقران به تسخیر خوارزم و آمدن و شکست ایلبارس خان
- ۱۵۴- مجادله ایلبارس خان در قلعه قنتک و شکست او
- ۱۵۵- تسخیر خوارزم و آمدن و به قتل رسیدن ایلبارس خان
- ۱۵۶- شفقت فرمودن خوارزم به طاهرخان و مراجعت به خراسان
- ۱۵۷- حالات لطفعلی خان کوسه احمدلو در سمرقند و مراجعت به مشهد
- ۱۵۸- علم افراشتن صاحبقران از مرو و به قتل رسانیدن سرکردگان مروی را
- ۱۵۹- ساختن قلعه خیوق آباد در نواحی ایبوره و کلالت و آمدن به مشهد
- ۱۶۰- فتح سرداران در نواحی قنقرات و مراجعت آنها به خراسان
- ۱۶۱- رایت افراشتن صاحبقران به عزم تنبیه سکنه داغستان
- ۱۶۲- حالات غنی خان افغان در داغستان و قتل عام جماعت جاروتله
- ۱۶۳- رایت افراشتن صاحبقران به تسخیر داغستان و مجادله با جماعت طبرسرانی
- ۱۶۴- لشکر فرستادن به داغستان و چشم زخم رسیدن به عساکر صاحبقران
- ۱۶۵- قصاص فرمودن روزگار رضاقلی میرزا را
- ۱۶۶- عزیمت نادر به شیروان و مراجعت به داغستان و کوچ دادن لژکبه به خراسان
- ۱۶۷- تصرف دیبک به دست رحیم خان و در خراپات نشانیدن زنان طبرسرانی
- ۱۶۸- شورش خوارزم و کشته شدن طاهرخان و انتصاب ابوالغازی به امیری خوارزم

- ۸۶۶ ۱۶۹- اطاعت داغستان و مواصت شمخال یا نادر و مراجعت او به شیروان  
 ۸۷۰ ۱۷۰- خروج سام میرزا و یاغی شدن محمدعلی خان قرقلو  
 ۸۷۵ ۱۷۱- لشکر کشیدن سام میرزا به شیروان و رفتن نصرالله میرزا به مجادله آن

### جلد سوم ۸۸۴-۱۱۹۹

- ۸۸۲ دیباچه  
 ۸۸۵ ۱۷۲- وصول اخبار روم و نقض عهدنومدن سلطان محمود دارای آن مرزوبوم  
 ۸۸۹ ۱۷۳- توجه رایات خورشید علامات به جانب روم و تسخیر ارول و کرکوت  
 ۸۹۳ ۱۷۴- رفتن علیقلی خان به تنبیه طایفه شیطان پرست  
 ۸۹۸ ۱۷۵- ارسال علیقلی خان به جبل سنجار به محاربه اکراد یزیدی  
 ۹۰۷ ۱۷۶- انعطاف موکب جهانگشا به تسخیر قلعه موصل  
 ۹۱۵ ۱۷۷- یورش انداختن به قلعه موصل و مصالحه با اهالی قلعه  
 ۹۲۰ ۱۷۸- جولان کمیت سعادت قران به دارالسلام بغداد  
 ۹۲۴ ۱۷۹- طلاکاری گنبد مبارک در نجف  
 ۹۲۵ ۱۸۰- نادرشاه در نجف  
 ۹۳۳ ۱۸۱- آشوب در خوارزم  
 ۹۳۷ ۱۸۲- آغاز شورش تقی خان شیرازی در فارس  
 ۹۴۶ ۱۸۳- محاصره شیراز  
 ۹۵۱ ۱۸۴- فتح شیراز و کشتار و غارت و ویرانی آن  
 ۹۵۶ ۱۸۵- احوال تقی خان بعد از فرار  
 ۹۵۹ ۱۸۶- محاربه سرداران در استراباد با محمد حسن خان و جماعت یموت  
 ۹۶۴ ۱۸۷- بقیه حوادث استراباد و اطراف آن  
 ۹۶۶ ۱۸۸- مخالفت جماعت یموت در خوارزم و لشکر فرستادن صاحبقران  
 ۹۷۴ ۱۸۹- آزادی اسیران ایرانی و مرگ ناگهانی اللهوردی خان سردار  
 ۹۷۸ ۱۹۰- سیاست مذهبی نادر  
 ۹۸۴ ۱۹۱- وثیقه مذهبی سال ۱۱۵۶ نجف  
 ۹۸۸ ۱۹۲- آشوب درویش رسول در ترکستان  
 ۹۹۶ ۱۹۳- مجازات مریدان درویش فریبکار  
 ۹۹۹ ۱۹۴- شورش دنبلیها درخوی  
 ۱۰۰۵ ۱۹۵- سرداری طهماسب خان جلایر در کابل  
 ۱۰۱۱ ۱۹۶- پیروزی طهماسب خان بر محمدعلی خان یوسفزده  
 ۱۰۱۸ ۱۹۷- سرداران نادر در کابل و بلوچستان  
 ۱۰۲۴ ۱۹۸- لشکر کشی طهماسب خان برای تنبیه داود پتره

- ۱۵۲۷ - ۱۹۹ - احوال سردارخان یوسف‌زده
- ۱۵۳۳ - ۲۰۰ - فتنه محمدعلی رفسنجانی معروف به صفی میرزای ثانی
- ۱۵۳۶ - ۲۰۱ - فتنه سام میرزای پیشی بریده در شروان و دربند
- ۱۵۴۱ - ۲۰۲ - پایان کار سام میرزای پیشی بریده و عزیمت نادر به قارص
- ۱۵۴۶ - ۲۰۳ - سرکوبی شورشیان ناهستان
- ۱۵۵۰ - ۲۰۴ - حوادث داخلی عثمانی
- ۱۵۵۵ - ۲۰۵ - محاربه نادر صاحبقران بایگن محمدپاشا سرعسکر روم
- ۱۵۶۲ - ۲۰۶ - مجادله نمرالله میرزا با عبدالله پاشا جبهجی و فیروزی یافتن شاهزاده
- ۱۵۷۰ - ۲۰۷ - محاربه یکن پاشا با لشکر نادری
- ۱۵۷۳ - ۲۰۸ - آمدن سفیران خطا و ختن و فرنگ و روس به حضور نادر
- ۱۵۷۶ - ۲۰۹ - چشم‌بندیهای بازیگران فرنگی در حضور نادر
- ۱۵۸۴ - ۲۱۰ - عزیمت نادر به مشهد و بازدید کلات و دانستان الفهای ابواب و مسترد
- ۱۵۹۰ - ۲۱۱ - عصیان محمدعلی خان به همراهی لرو بختیاری و شکست او از علم‌خان
- ۱۵۹۳ - ۲۱۲ - شورشهای ترکستان
- ۱۱۰۱ - ۲۱۳ - یاضی شدن جماعت خطایی بر ابوالقیض خان و مأموریت بهبودخان
- ۱۱۰۴ - ۲۱۴ - تنبیه عبدالله خطایی و بازگردیدن سرداران قزلباش
- ۱۱۰۹ - ۲۱۵ - پیروزیهای بهبودخان چاپوشی در ترکستان و افسانه آچاه سمرقند
- ۱۱۱۴ - ۲۱۶ - یاضی شدن شاهقلی خان قاجار در مرو
- ۱۱۱۹ - ۲۱۷ - تأثیر خبر قتل نادر در بخارا و عقب‌نشینی سپاه ایران
- ۱۱۳۱ - ۲۱۸ - عقب‌نشینی سپاه ایران از بلخ تا مشهد
- ۱۱۳۶ - ۲۱۹ - لشکرکشی محمدعلی‌خان سردار به دشت قبچاق
- ۱۱۳۹ - ۲۲۰ - تارومار شدن طوایف قلماق به دست محمدعلی‌خان
- ۱۱۴۵ - ۲۲۱ - ورود سردار به دیار الان و مشرف شدن به خدمت باسلوخان
- ۱۱۵۲ - ۲۲۲ - جنگ محمدعلی‌خان و لطیف‌خان ماجینی
- ۱۱۵۹ - ۲۲۳ - صلح محمدعلی‌خان با قاندوقآن و رسوم شگفت قراقها
- ۱۱۶۴ - ۲۲۴ - لشکرکشی محمدعلی‌خان به شهر بلغار و سرانجام کار او پس از نادر
- ۱۱۷۲ - ۲۲۵ - دنباله حوادث فارس بعد از تقی‌خان در آخرین روزهای نادر
- ۱۱۷۹ - ۲۲۶ - ورود ایلچی عثمانی و آخرین سفر نادر از راماسفهان و کرمان به خراسان
- ۱۱۸۳ - ۲۲۷ - شورش فتحعلی‌خان سیستانی و شکست او
- ۱۱۸۷ - ۲۲۸ - شورش علیقلی‌خان سیهسالار بر اندر زاده نادر
- ۱۱۹۱ - ۲۲۹ - قتل نادرشاه

## فهرستها

- ۱۲۵۱ فهرست لغات و ترکیبات
- ۱۲۱۶ فهرست اصطلاحات دیوانی
- ۱۲۲۷ فهرست کسان
- ۱۲۵۸ فهرست جایها
- ۱۲۸۴ فهرست نسبتها، خاندانها، اقوام
- ۱۲۹۳ فهرست کتابها
- ۱۲۹۷ یادداشتهای تازه چاپ دوم

## عالم آرای نادری

۳  
مؤلف آن

این کتاب وقتی منتشر می‌شود که مردم وطن ما شوق و رغبت تازه‌ای به خواندن کتابهای تاریخ پیدا کرده‌اند، و نیک دریافته‌اند که علل هر حادثه‌ای را باید در حوادث گذشته جستجو کرد. چه خوب گفته است بهار:

گذشته پایه و بنیان حال و آینده است

سوابق است که هر شغل را نظام دهد

به کارنامه پیشینیان نگر بدو خوب

که تلخکامیت آرد پدید و کام دهد

سلسله حوادث قرن دوازدهم، از شورش محمودافغان و سقوط اصفهان و حوادث بعدی، و برآمدن نادر و پیروزیهای بزرگ و سرانجام غم‌انگیز و عبرت‌آموز او، بی‌شبهه یکی از چهار یا پنج فصل دردناک تاریخ ایران است که تأثیرات ژرف و گسترده‌ای در حوادث قرنهای بعد، و ساخت جغرافیایی و فرهنگی ایران، و سرنوشت ملت ایران داشته است.

این طوفان وحشتناک از یک سو نتیجه حادثه‌ها و بدبختیهای قرنهای قبلی، و بدآموزیهای فکری و تنزل سطح فرهنگ جامعه، و بیگانگی عمومی از خرد و دانش بود که وضعی پدید آورد که هر صفحه از تاریخ آن روز پر از خون و آتش است. از دیگر سو مقدمه یک رشته حوادثی شد که از نظر کشتار و ویرانی و بالاخره تجزیه ایران برای هر ایرانی دردناک است و خواهد بود.

سالهای دومین ثلث قرن دوازدهم، آن سی‌ساله سرنوشت، که حوادث آن موضوع این کتاب است، عبرت‌انگیزترین و تجربه‌آموزترین سالهای عمر چند هزار ساله ملت

ماست. در آن سالها بود که در وطن ما، دولت صفوی بعد از دو قرن ونیم، ناگهان مثل درخت کهنسال پوسیده‌ای به‌تندبادی درهم شکست و فرو ریخت، و ملتی که غرق رفاه و تجمل، و در عین حال غوطه‌ور در فساد و جهل و بی‌خیالی بود، در گرداب ذلت و فقر و ناامنی و... فرو رفت. اما ناگهان در میان دود و آتش، و اشک و خون، از میان این ملت حوادث دینة تجریه اندوخته، دولتی دیگر سر بر آورد که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

مرد دلآوری از گوشه دور افتاده‌ای سر بر می‌افرازد و دشمنان خارجی را می‌تاراند، اما در درون کشور چندگانگی و ستم و حق‌کشی بیداد می‌کند. همه به‌جان هم می‌افتند و تشنه خون یکدیگرند. کم‌کسی به‌اجل طبیعی می‌میرد و آنکه نامی و اعتباری دارد اگر هم خود بمیرد درباره علت مرگش هزار گونه سخن بر لبهای خاموش جای دارد. نادر از میان می‌رود، و کشوری می‌گذارد: همه ویرانی و پراکندگی و نومیدی. به‌دنبال این حوادث، این ملت بلاکش چه‌ها که ندید. جدایی قطعی سرزمینهای از این کشور، و خواری کشیدنهای دیر یاز این ملت دنباله و نتیجه همان حوادث بود.

ظاهر داستان از آنجا شروع می‌شود که محمود افغان، با گروهی نه‌چندان انبوه، از قندهار می‌آید و پایتخت را به آسانی فرو می‌گیرد، و جهانیان را غرق حیرت می‌کند. و به‌دنبال آن روم و روس که شغال وار بر کمین نشسته بودند، وارد میدان می‌شوند و با هم می‌سازند و ولایات شمالی و غربی کشور را برادر وار میان خود تقسیم می‌کنند و هر یک برای تصرف سهم خود دست به‌کار می‌شود.

اما این ظاهر پکار بود. حقیقت این است که محمود صبریة کوچکی به‌یک بیمار نزدیک بمرگ زد، بیماری که سالیان دراز نفسهای باز پسین را می‌کشید. قرنها بود جهان بیدار شده بود و به‌دانش و خرد روی آورده بود، و جهانیان چهار اسبه به‌سوی قدرت دولتها و رفاه ملتهای خود می‌تاختند، و ملت ما هنوز دیده از خواب غفلت نگشوده بود.

این رعد و برق و طوفان ایرانیها را بیدار کرد. این بار هر ایرانی خود را گناهکار می‌دانست و ملامت می‌کرد، هر کس از گوشه‌ای برخاست، و می‌خواست برای نجات ایران کاری بکند، نادر هم از ایبورد به‌راه افتاد. این یکی موفق شد و ایران را نجات داد و آخر سر جان خود را هم در این قمار باخت.

اما اینکه نجات ایران به‌چه‌بهایی تمام شد ناگفته مانده‌است: خونهایی که در آن میان ریخته شد، خانمانهایی که بر باد رفت، شهرها و روستاها و مزرعه‌هایی که ویرانه گردید... رفتاری که (نه با دشمنان ایران) با ایرانیان به‌عمل می‌آمد، حتی با کسانی که برای نجات ایران برخاسته بودند حیرت آور است. اینجا شرف و خون و جان ایرانی ارزش و احترامی نداشت. نه تنها قتل عام داغستان و دهلی لکه سیاهی در تاریخ قوم ایرانی است، بلکه رفتاری هم که با خود ایرانیها می‌شد شرم آور است.

کتاب حاضر با زبان و دیدی ساده و بی‌پیرایه، حوادث تلخ و شیرین آن ایام را بازمی‌گوید. از معدودی حاشیه رویها و افسانه پردازیهای مرسوم مورخان آن عصر که



بگذریم، این کتاب مجموعاً یکی از آثار ارزنده برای شناخت حوادث و وضع فکری و فرهنگی جامعه آن روزی است.

مجموع کتاب به‌صورت داستان پررنگته‌ای از زندگی نادر و معاصران او و تاریخ ملت ایران است. خواربها و شکستهای آخرین روزهای شاه سلطان‌حسین، و امیدهای مردم ایران در آغاز کار نادر، و پیروزیهای باور نکرده‌ی او را می‌خوانیم و آنگاه به‌بازپسین روزهای عمرش می‌رسیم که آشفتگی فکری و روحی او، دیواری میان او و مردم ایران کشیده بود.

حقیقت این است که نادر جسماً و روحاً بیمار بود. خستگی از یک‌عمر کار و تکاپو، دل‌تنگی از شکستهای داغستان، و عصیان حکام و سرداران و برکشیدگانش او را خشمگین کرده بود. از دگرسو می‌دید که جنگهای مستمر بی‌حاصل موجب شده که فساد مالی در سراسر کشور رواج یافته، و حکام و مأموران مالیاتی از هیچ ظلمی برای غارت مردم و انباشتن کیسه‌های خود دریغ نمی‌کنند. خشم فرمانروای مقتدری که فرمایش حکم قانون را داشت سبب شد که در رسیدگی به‌ابواب‌جمعی مأموران مالی و پس‌گرفتن آنچه خورده‌اند و مجموعاً به‌نام «ابواب و مسترد» معروف شد، زندگی و خانمان گناهکاران و بسیاری از بیگناهان بر باد رود. و البته در این سختگیری و زیاده‌روی اغراض و بی‌شخصیتی افراد و اطرافیان هم آتش را بیشتر دامن می‌زد. به‌بانه «ابواب و مسترد» «الف»ها خواسته می‌شد، و به‌گناه ناتوانی از پرداخت بدهی یا به‌اندک سوئظن فداکارترین سرداران سر به‌باد می‌نابند.

مردم و سرداران و سپاهیان، خون جگر می‌خوردند که امید آنها، قهرمان محبوب آنها به‌صورت مظهري از خشم و آز درآمده است.

داوری درباره نادر، حتی امروز که دو قرن و نیم از دوره او گذشته، هنوز دشوار است. چنین می‌نماید مردی که دوست و دشمن نبوغ شکفت آور او را قبول دارند، و تاریخ جهان او را یکی از فاتحان و سرداران بزرگ و همتای اسکندر و چنگیز و تیمور و ناپلئون شناخته، دوچهره بکلی متمایز دارد: یکی چهره سرداری رهاننده ایران، و بازگرداننده یگانگی ملت ایران، که پشت دشمنان را لرزاند و ایران را دیگر باره در جهان بلند آوازه ساخت. دیگر چهره خودکامه آزمندی زران‌دوز و بی‌رحم و بی‌گنشت، همانند چهره بیشتر جباران تاریخ که اگر جزاین بودند توفیق نمی‌یافتند. قهرمان خراسان را از همان روزگار خود او، هرکس در آینه ضمیر خود به‌یکی از این دو صورت می‌دید: کسانی که مدعی بودند خود یا خاندان و پدران‌شان از نادر ظلم دیده‌اند، طبعاً تصویر بدی از او در ذهن داشتند. مثلاً مورخان عصر قاجار به‌تیمور اینکه اگر فتحعلی‌خان جد آن سلسله به‌دست نادر کشته نمی‌شد، بلافاصله بعد از صفویه قاجاریه به‌سلطنت می‌رسیدند با لحن مخالف از او نام برده‌اند، یا مستوفیان و کارکنان دستگاههای مالی که مزه «ابواب و مسترد» را چشیده بودند مثل میرزا محمد کلانتر فارس با بیانی آمیخته به‌ناخشنودی از او یاد کرده‌اند.

از اینها مهمتر، مخالفت هواداران صفویه از همان روز اول با نادر بود که

آرزومند پادشاهی از آن خاندان بودند (مثل حزین گیلانی و مرعشی مؤلف مجمع‌التواریخ). سیاست تسامح مذهبی نادر (که بعضی گسترده و فرصتی کافی می‌خواهد و طبیعتاً در این مقدمه نمی‌گنجد، و شرایط او در شورای دشت مغان در ۱۱۴۸ و تشکیل انجمن نجف در ۱۱۵۶ جلوه‌هایی از آن سیاست بود) مخالفان بسیار در آن روزگار داشت، و این توده‌های مخالف دل به‌خاندان صفوی بسته بودند. و نباید فراموش کرد که این تمایل در میان طبقات عامه مردم کم نبود، و به‌همین سبب است که رهبران بسیاری از شورشهای برضد افغانها یا برضد نادر خود را شاهزاده صفوی می‌نامیدند و برخیا مثل محمدخان بلوچ و قتی‌خان شیرازی و علیراد بختیاری هدف قیام خود را رفع ظلم از صفویه، و اعاده سلطنت به‌آنان اعلام کردند، حتی کریم‌خان زند نام سلطنت بر خود نهاد و خود را وکیل‌الدوله (یعنی نایب‌السلطنه) کودک شیرخواری به‌نام شاه اسماعیل سوم صفوی نامید و بعد از مرگ آن کودک عنوان وکیل‌الرعا یا را اختیار کرد.

در مقابل، اکثریتی از مردم ساده شهرها و روستاها که مزه خفت و خواری را از تجاوز خارجیها و دسته‌های راهزن مرزی چشیده بودند، و دود ناامنیها به‌چشم‌شان رفته بود، و حب و بغض سیاسی نداشتند، و نه مدعی سلطنت و حکومت بودند، و نه عهده‌دار خدمات مالی، که پای حساب «ابواب و هسپرد» کشیده شده باشند هوای نادر را در سر داشتند.

محمد کاظم بیگ، مؤلف عالم‌آرای نادری از آن گروه است. به اصطلاح امروز «کارمند ساده متوسطی» بوده که کتاب خود را در خلوت خود و برای خاطر دل خود نوشته، بنابراین آنچه را دیده یا شنیده یا احساس کرده بر روی کاغذ آورده، و در نوشته او صداقت و صمیمیت موج می‌زند. او در عین علاقه به‌نادر از بیان کارهای نامطلوب او هم خودداری نکرده، و جزئیات حوادثی را که مؤلف جهانگشا به‌ملاحظه «مصلحت‌بینی» و «تدبیر و تأمل» نادیده گرفته بوده، ثبت کرده، و تصویری زنده در آئینه‌ای روشن از حوادث آن روزگار برجای گذاشته است.

تاریخ هرملت آزمایشگاهی راستین برای شناخت تندستی و بیماری جامعه و پیش‌بینی سرنوشت ملت و حادثه‌های آینده آن است. درباره این «سی‌ساله سرنوشت» کتابهای بسیاری از نوشته‌های ایرانیان، و ترجمه آثار خارجیان در دست است که در میان

۱- با گذشت زمان ناخشنودها از یادها رفته، و عقیده عمومی جامعه ایران این است که تأثیر شخصیت نادر را در بقای ایران نباید نادیده گرفت. نویسندگان ایرانی هم با نظر ستایش به‌نادر نگریسته‌اند، و علاوه بر کتب و مقالات تحقیقی، رمانها و نمایشنامه‌های متعددی هم درباره او نوشته‌اند. از آن جمله است: آخرین یادگار نادرشاه (حمید نفیسی)، داستان نادرشاه (رحیم‌زاده صفوی)، نادر پسر شمشیر (نورالله لارودی)، شیر مردانک (قاسمی) زندگانی نادر شاه (میرمندی‌نژاد) و قصایدی در ستایش نادر از ملک‌الشعرا بهار، لطفعلی صورتگر، محمود فرخ، مؤید ثابتی.

اما از آن طرف مؤلفان متأخر روس، (لاابد به‌منظور ایجاد تأثیر خاص مورد نظرشان بر ساکنان آن نواحی متصرفی‌شان که روزی در قلمرو ایران بوده) در تکویش نادر راه مبالغه پیموده‌اند.

آنها عالم‌آرای نادری برای شناخت جامعه آن روز، و خواستها و پندارها و اندیشه‌های مردم آن روز جایگاهی ممتاز دارد. تاریخهای دیگر مجموعه‌اشتی نام‌وسنه و روایت خشک حادثه‌هاست. اما این یکی چون نوشته‌ی یکی از افراد عادی مردم است، داوری مردم را درباره‌ی حوادث، و روحیه آنها را دقیقاً برجای نهاده است. اکنون مؤلف کتاب را بشناسیم.

## زندگانی مؤلف

مؤلف کتاب که خود را محمدکاظم وزیر دارالملک مرو می‌نامد، به‌توشته‌ی خود از «قرلباشهای مرو» است، و پدراش از «قاجارهای نواحی ولایت تبریز» بوده‌اند که شاه‌عباس بزرگ آنها را از تبریز به مرو کوچ داده است (ص ۵) و قطعاً این مهاجرت بعد از سال ۱۵۵۹ بوده که آن نواحی به‌تصرف شاه‌عباس درآمد. این بستگی خانوادگی سبب شده است که مؤلف در هر مناسبتی دلاوریهای سرکردگان و سپاهیان قاجار را می‌ستاید. و نیز کلمه‌های ترکی معمول در آنرا بیجان به‌کثرت در سراسر کتاب او هست، و معلوم می‌شود که بعد از سه چهارمسل هنوز در مرو به‌همان زبان سخن می‌گفته‌اند.

محمدکاظم به «وطن مألوف» خود مرو عشق می‌ورزد و از دو چیز دریغ می‌خورد: یکی اینکه «بند سلطانی» مرو گاهی در جنگها و آشوبها خراب می‌شد و شهر بی‌آب می‌ماند. دوم از همسایگی ترکمانان که مروها را از دشت و صحرا می‌ربودند، و اسیر می‌بردند، و در چهارجوی و بخارا می‌فروختند.

اطلاعاتی که در باره شهر مرو، و گروههای مردم آن، و روابط میان آنها، و رویدادهای آنجا، و مخصوصاً شکستن و بازگشتن بند سلطانی دارد بی‌نظیر است.

محمد کاظم در سال ۱۱۳۳ در مرو از مادری تاتار به دنیا آمده است. تاریخ تولد او از آنجا برمی‌آید که گفته است در ۱۱۴۹ شانزده ساله بودم (ص ۶۵۱).

خوشاوندی با تاتارها سبب شد که در حوادث جانسوز سال ۱۱۳۸ مرو که با بیهم خوردگی وضع ایران در مروه آشوب به‌راه افتاده بود، و مردم آنجا به‌بهاذه کینه و اختلاف مذهبی به‌جان هم افتاده، و تاتارها به‌قتل و غارت قرلباشها دست یازیده بودند، موجب نجات مادر و خانواده او شد (ص ۶۸). مؤلف تصویر جاننداری از آن خاطرات تلخ کودکی خود در این کتاب آورده، که از غم‌انگیزترین صفحات تاریخ ملت است.

سرانجام در ۱۱۴۵ ابراهیم‌خان برادر نادر به‌مرو لشکر کشید، تاتارها را تار و مار کرد، بند آب مرو را شکست، شهر را ویران کرد و قرلباشها (یعنی ایرانیهای) مرو را به‌مشهد برد. و از آن تاریخ محمدکاظم به‌مدت نسال در کنار مادر و خواهر در مشهد گذرانید...

در ۱۱۴۳ در مشهد در مدرسه دو در مشغول تحصیل بود که ذوالفقارخان ابدالی

به مشهد تاخت و ابراهیم خان برادر نادر (حاکم مشهد) را شکست داد و شیر را محاصره کرد. در آن روزها کاظم خرد سال از بالای برج و بارو تاخت و تاز افغانها را در اطراف شهر تماشا می کرد (ص ۱۵۶) و بعد از آنکه افغانها شهر را رها کردند و رفتند او به اشاره معلمش همراه سایر کودکان مکتبخانه کشتگان قزلباش را به خاک می سپردند (ص ۱۵۷).

زندگی کودکی و نوجوانی محمد کاظم تا پنج و شش سال بعد هم ظاهراً در مشهد گذشته، و هنگامی که گلدمه و ایوان نادری در مشهد ساخته می شد، او همه روزه به تماشای کارهای بنایی می رفت (ص ۲۵۱) و آنچه از مشهودات خود در این باره نوشته اهمیت خاص دارد.

چند سال بعد بطوریکه خواهیم گفت در ۱۱۴۹ به همراه پدرش به تبریز رفته، و به دستگاه ابراهیم خان ظهیرالدوله پیوسته است.

مؤلف نام پدر خود را ذکر نکرده، ولی ضمن نقل مشاهدات او، اطلاعات پراکنده ای نیز از زندگی او آورده، که معلوم می شود کار کوچکی در دستگاه نادر و برادرش ابراهیم خان داشته است، و احتمالاً هنگام لشکرکشی ابراهیم خان به مرو (در سال ۱۱۴۵) یا بستن سد مرو در ۱۱۴۷ به ابراهیم خان پیوسته بوده است. در هر صورت مؤلف می نویسد: «والدنا منسوب این اوراق مروی بود، و در سلك قدیمیان در میان غازیان افشار خدمت می نمود» (ص ۶۷۵).

خدمت دیوانی او از همان اواخر دوره صفویه شروع شده، در شکست فتحعلی خان سردار میرشکار (در حدود سال ۱۱۲۹)، و بعد از آن در شکست صفی قلی خان سپهسالار از افغانهای ابدالی جزو سپاهیان ایران بوده، و بعدها در لشکرکشی نادر به هرات (حدود سال ۱۱۴۱) نیز حضور داشته است (ص ۹۹).

در ۱۱۴۲ در نخستین جنگ نادر با توپال عثمان پاشا نیز حضور داشته (ص ۱۳۲)، و در ۱۱۴۳ که نادر برای تنبیه برادر خود به ایبورد رفته در آنجا بوده، و شمرده است که نادر ۲۲ تازیانه بر سر ابراهیم خان زده که چرا در حفظ مشهد در برابر افغانها سستی به خرج داده است (ص ۱۶۱). در ۱۱۴۵ هم برای انجام یک مأموریت مالی و اداری به بیرجند فرستاده شده است (ص ۲۵۶).

در ۱۱۴۷ که ابراهیم خان مأمور بستن سد سلطانی مرو بود، در آن مأموریت شرکت داشته، و بعد از پایان کار با یکهزار کارگر برای مراقبت در کنار سد توقف نموده، آنگاه از طرف نادر برای دادن گزارش احضار شده، و در گوگچه پیللاق ایروان شرفیاب گردیده، و بعد از عرض گزارش پنجاه تومان انعام و یک دست خلعت شاهانه جایزه گرفته است (ص ۴۳۵).

در ۱۱۴۸ که ابراهیم خان از مشهد عازم شرکت در شورای دشت مغان شده، پدر مؤلف را همراه خود برده، و اطلاعات مشروح مؤلف از جریان تاجگذاری نادر حاصل مشهودات اوست. بعد از پایان آن مراسم که ابراهیم خان به سمت سپهسالار آذربایجان مأمور توقف در تبریز گردیده، او هم در تبریز مانده است.

هشت ماه بعد همسر سپهالار درگذشت، و پدر مؤلف مأمور شد که جنازه را برای خاکسپاری به مشهد ببرد. و محمدکاظم فرزند خود را نیز به تبریز بیاورد. هشت روز در مشهد ماند و محمدکاظم ۱۶ ساله بعد از وداع مادر پیر و خواهران همراه او راهی تبریز شد، و بعد از ۲۷ روز طی طریق به تبریز رسیدند (ص ۶۵۱).

آغاز خدمت دولتی مؤلف را بهتر است از زبان خود او بشنویم: در هنگام ورود به حضور نواب ظهیرالانامی، قدری انعام و شفقت دربارهٔ مخلص بجای آورده، مقرر فرمود که در دفترخانه خدمت نمایم. نظر به رویهٔ جهالت آرزوی «یساولی» کردم. هر چند نواب عالی فرمود که: «یساولی، ایت قوماق دور» (یعنی: یساولی سگ راندن است!) بنده قبول نکردم، و مدتی به امر یساولی مشغول بودم (ص ۶۵۲).

در همان سال ۱۱۴۹، پدر مؤلف از طرف ابراهیم خان مأموریت یافته بود که خانوارهایی از طایفهٔ مقدم مراغه را به کلات نادری کوچ دهد، اما در آن میان پدر درگذشت و این وظیفه برعهدهٔ محمدکاظم قرار گرفت و او مدتی برای انجام این کار در مراغه توقف داشت (ص ۳۱۴ و ۶۶۵).

خدمت محمدکاظم در **مستگاه** ابراهیم خان یکی دو سال طول کشید، و خبرهای مشروحه از آن ایام از لشکرکشیها و حوادثی مثل طاعون خانمانسوزی که موجب تلفات بیشمار در تبریز و آذربایجان و آن سوی ارس گردید (و پدر مؤلف هم در تبریز به همان بیماری مرد) ثبت کرده است، که منابع دیگر از آن خالی است. مؤلف در طی این مطالب همجا از ابراهیم خان به نیکی یاد می‌کند و تصویر دلپذیری از او می‌سازد که نمی‌دانم واقعا چنین بوده، یا مؤلف حق نان و نمک را ادا کرده است.

در جوزا (صخرداد) ۱۱۴۹، که ابراهیم خان به فرمان نادر تبریز را از راه اهر به قصد آن سوی ارس ترک کرد، محمد کاظم هم در رکاب سپهالار بود (ص ۶۵۱). در همین سفر بود که طاعون در آن سوی ارس شیوع یافت و ابراهیم خان ناچار از بازگشت به آذربایجان شد. محمد کاظم در نخبوان شهر خالی بی‌سکنه را تماشا کرد (ص ۶۵۹) و بعد در اسکوی تبریز هم شاهد کشتار طاعون بود (ص ۶۶۴).

بعد از پایان بیماری مأمور تبریز شد، و آنجا با ملاحظهٔ دفتر متوفیات شیخ الاسلام تبریز مشاهده کرد که ظرف دو ماه اول بیماری که هنوز خود شیخ الاسلام نمرده بوده، و فهرست متوفیات را ثبت دفتر می‌کرد، ۴۷۰۰۰ تن از طاعون در گذشته بودند (ص ۶۶۶). بعد از پایان طاعون از ابراهیم خان اجازه خواست که جنازهٔ پدر خود را به مشهد ببرد. ابراهیم خان گفت اول تیرهٔ خلیلوند طایفهٔ مقدم را از مراغه کوچ بده که راهی کلات شوند، بعد خودت برو (ص ۶۶۶).

در دومین لشکرکشی ابراهیم خان به داغستان در سال ۱۱۵۱ بازم مؤلف همراه اردو بود. در قاقچار و تلهٔ داغستان فرمانی از نادر رسید که مردهها هرجا که هستند برای آبادانی مرو باید به شهر خود برگردند.

شرح این ماجرا چنین است که نادر در نیمه راه هند به فکر افتاد که بعد از بازگشت از هند به ترکستان لشکر کشی نماید. برای تهیهٔ مقدمات این کار طرحی ریخت که

نشانه نبوغ فرماندهی او بود. قدم اول تجدید آبادانی مرو، و استفاده از آنجا به عنوان آغاز گاه عملیات نظامی بود.

شهر مرو، بعد از سال ۱۱۴۵ که بند آب رودخانه شکسته، و مردمش به مشهد کوچ داده شده بودند بکلی ویران و بایر و غیر مسکون بود. اگرچه بعدها به فرمان نادر بند مرو ساخته شد، اما ساکنان آنجا در شهر های مختلف خراسان پراکنده، و مردان و جوانان شان در گوشه و کنار در اردوهای دولتی به خدمات اشتغال داشتند. در اوایل ۱۱۵۱ نادر فرمانی صادر کرد که کلیه مرویها از زن و مرد باید به شهر خود بازگردند، و کمکهای لازم برای بازگشت آنها و شروع زندگی جدید در اختیار آنها نهاد، و مرو را یکی از دو مرکز توپخانه و مهمات قرار داد (مرکز دیگر در کرمانشاهان برای جنگ با عثمانیها تأسیس شده بود). برای کارگاههای توپریزی جدید، کاروانهای چدن و مس و باروت و هیزم از سراسر ایران به سوی مرو به راه افتاد.

وقتی فرمان نادر به اردوی ابراهیم خان در داغستان رسید، محمدکاظم ابتدا میخواست نزد ابراهیم خان بماند، سپسالار هم پذیرفت. اما به علت خوابی که دید و نصیحتهای رؤسای مروی ناگزیر به راه افتاد (ص ۶۷۵-۶۷۱). و جنازه پدر خود را هم از تبریز همراه برداشت. تاریخ حرکت مرویها از اردو، قبل از شعبان ۱۱۵۱ بود که سپسالار در جنگ با لژکیها کشته شد (ص ۶۷۶). خیر مرگ ابراهیم خان در اواخر شعبان ۱۱۵۱ در پیشاور به نادر رسید (رک: عالم آرا، ج ۲ ص ۶۷۸، جهانگشا ص ۳۱۷). محمد کاظم به مشهد رسید، و نزد رضاقلی میرزا رفت و مورد محبت قرار گرفت (ص ۶۳۴-۵). مقارن فتح قندهار در مشهد بود (ص ۷۷۱) و در آخرین روزهای سال ۱۱۵۱ هم که به مناسبت فتح هند، آیین جشن و چراغانی و آتشبازی در مشهد برگزار شد گویا او در مشهد اقامت داشت و مشاهدات خود را از آن مراسم در کتاب نقل کرده است (ص ۷۷۲). بعدها مؤلف از مشهد به مرو رفت و در دستگاه کلبعلی خان افشار بیگلربیگی مرو (قایداری نادر) به خدمت اشتغال جست.

در ربیع الاول ۱۱۵۳ به همراه بیگلربیگی برای استقبال نادر که از فتح هند بازمیگشت به هرات رفت (ص ۷۷۶) و در آنجا به حضور نادر رسید و خیمه نادر را تماشا کرد که وصف دقیقی از آن در کتاب آورده است (ص ۷۴۵، ۷۷۷، ۷۸۲).

در همان سال ۱۱۵۳ در لشکر کشی نادر به ترکستان، همراه اردو از هرات راه افتاده (ص ۷۸۴)، و در آن لشکر کشی همراه بوده است. در همان سفر وقتی که خانقاه فتح شد، و ایلبارس خان به قتل رسید، روزی که سپاهیان نادر از پیش خود «الله داد» کردند، یعنی دست به غارت شهر خانقاه زدند، و نادر به کبیر این عمل عده ای از سرکردگان و نسقچیان را به سرعت اعدام کرد، مؤلف در چادر دفترخانه نشسته و ناظر ماجرا بود (ص ۸۱۶).

در این سفر عبدالکریم کشمیری مؤلف بیان واقع هم شرکت داشته، و نوشته های بیان واقع و عالم آرا مؤید و مکمل یکدیگر است.

بعد از بازگشت از این سفر، در محرم ۱۱۵۴ که نیرویی برای سرکوبی ایلات

یاشی مجدداً به ترکستان فرستاده شد، باز هم او به سمت «لشکر نویس» همراه اردو بود (ص ۸۲۸)، و در بازگشت نرسیده به مرو، خبر مرگ زن و فرزندش را به او دادند (ص ۸۳۵ و ۸۳۶).

سومین بار، در سال ۱۱۵۸ که به فرمان نادر علیقلی خان برادرزاده اش برای سرکوبی پموتها به خوارزم لشکر کشید، محمد کاظم هم به عنوان «وزیر توپخانه و جباخانه و شترخانه و قاطرخانه و قورخانه مرو» خدمت می کرد (ص ۹۷۷) و در آنجا مأموریت یافت که به وضع بازماندگان اسپران ایرانی رسیدگی کند. تا از میان آنها عده ای که راضی باشند به ایران بازگردانده شوند، و در شهر خیوق آباد (که برای سکونت ایرانیان بازگشته ساخته شده بود) و در آقیشه ماروجاق ساکن شوند (ص ۹۷۵).

در اوج ناستان «ایواب و مسترد» نادری که عهده داران امور مالی به اندک شائبه سوءاستفاده چشم و جان خود را می باختند، محمد کاظم نیز در صفر ۱۱۵۹ در حسن آباد مشهد (محل اردوی نادر) و بعد در خود مشهد به عنوان یکی از عمال امور مالی «نویسنده و صاحب کار توپخانه و قورخانه و جباخانه مرو» به پای حساب کشیده شد، و خود چنین می گوید: «با توپچی باشی و جباداری باشی مرو در منزل حسن آباد با عمال مرو وارد حضور اقدس گردیدیم (ص ۱۰۸۵). محاسبه محرر این اوراق را به حضور خواسته... محاسبه این حقیر... که اضافه از پانصد هزار تومان می شد، در کمال خوشی و خرمی مفروغ شد... در عرض دو سه یوم مقاصد حساب خود را گرفته، و مجدداً به کرش شهنشاهی مشرف... و عازم مرز شاهجان گردیدم» (ص ۱۰۸۶).

در همان سفر در آیین نوروزی (۲۸ صفر ۱۱۵۹) نیز حضور نادر (که آخرین نوروز آن پادشاه بود) حضور داشته است (ص ۱۰۸۸).

بعد از نوروز که نادر آخرین سفر خود را به کلات نادری برای بازدید خزاین آنجا انجام داد (ربیع الاول ۱۱۵۹) محمد کاظم نیز همراه بود، و در رسیدگی مستوفیان به مخارج عمارات کلات حاضر بوده، و ارقام مخارج را شنیده و در کتاب خود آورده، و نیز از موجودی خزانه افسانه ای نادر ارقامی ذکر کرده است.

آنگاه در همان سال ۱۱۵۹ در لشکر کشی بد فرجام بهبودخان چاپوشی به خوارزم (که چهارمین و آخرین پیشروی ارتش نادر در ترکستان بود) شرکت کرده، و محاسبات اردو را عهده دار بوده است.

در آن سال، که آشوبهایی در سراسر ایران آغاز شده بود، در خوارزم هم عده ای بر ابوالفیض خان حاکم دست نشانده نادر شوریدند. بهبودخان سردار به همراه شاهقلی خان قاجار مروی مأمور سرکوبی شورشیان شدند. محمد کاظم که اینک مردی ۲۷ ساله و معرّب شده بود، در این سفر وظایف با اهمیت داشته، محاسبات اردو را برای فرستادن به درگاه نادر تنظیم می کرده است (ص ۱۱۰۸). بعد از پیروزی بهبودخان سردار، «در آن یوم موازی هفتاد رقم که به عهده حکام و سلاطین ترکستان ارسال شد، به قدر سی طفرای آن را محرر این اوراق قلمی نمود» (ص ۱۱۱۱).

در اواخر همین سفر بود که در ۱۱۶۰ شایعات خبر مرگ نادر به بخارا رسید.

رحیم‌خان منقبت صاحب اختیار بخارا (که بعد از کشتن ابوالفیض‌خان قدرت را به دست گرفته بود) دامی برای سپاهیان ایران گسترده بود و خواست از وجود محمدکاظم استفاده کند، اما وی جریان را محرمانه به سردار ایران خبر داد و...

سرانجام خیر مرگ نادر قطعی شد و ازبکان حمله‌هایی را به سپاه ایران آغاز کردند. اما بهبودخان با قدرت و تدبیر سپاه را از خطرها گذرانید و به ایران بازگردانید. در ماروچاق سپاهیان مروی مرخص شدند، اما به دستور بهبودخان سردار محمدکاظم با تویچی پاشیان مجبور شدند برای دادن حساب توپخانه به مشهد بروند.

در مشهد علیقلی‌خان افشار پادشاه جدید نمت به حاکم بخشی خزاین نادری گشوده بود، الله‌الله که تلف کرد و که اندوخته بود! حالا دیگر کسی نبود که به حساب مخارج لشکرکشی برسد، اسناد را از محمدکاظم بگیرد. ناچار «مسود این اوراق مراجعت به مرو، و محاسبه ترکستان را که لااقل پنج‌هزار فرد می‌شد، در آب خیابان مشهد انداخته» عازم می‌شود (ص ۱۱۳۶).

با تجارب ده ساله‌ای که اندوخته بود، بعد از آن سفر ست وزارت (= سرپرستی امور مالی) مرو را عهده‌دار، و ناچار مقیم آن شهر می‌شود: «مسود این اوراق، در این اوان که انقلاب و شورش در الکای مرو پیدا شده، چون وطن مالوف است، ناچار [در آنجا] سکنی نموده» (ص ۴۳۵).

از آن بیعد (۲۷ سالگی مؤلف) هیچگونه اطلاعی از زندگانی او نداریم.

## محیط زندگی، و جهان‌بینی مؤلف

محمدکاظم، زاده محیط پرآشوب مرو، و پرورده فضای پردرد و اضطراب مشهد در آخرین روزهای عصر صفوی و نخستین روزهای قیام نادر است، عصری که دوره انحطاط فرهنگی بود، و مخصوصاً در گوشه دورافتاده مرزی شمال شرق ایران در مرو، در شورش تاخت و تازهای ازبکها و ترکمنها اگر هم اندک توجهی بود به حفظ جان بود، و طبعاً نمی‌توان انتظار داشت که در چنان روز و حالی، دانشمندی و شاعری و نویسندگی بزرگ تربیت شده باشد.

اینکه آن عصر، عصر انحطاط فکری و عقلی شمرده شده، دلیلش روشن است. در قرنهای پیش از آن، فرقه‌های مختلف با دلیل و منطق در اثبات حقایق خود و بطلان عقیده مخالف می‌کوشیدند. اما در آن سالها شیوه کار دروغ بستن و دشنام دادن به مخالف، و کرامت‌بستن به شیوه فکری خود بود، و سرانجام کشتن هر کس که مثل او فکر نمی‌کرد. در جلد اول کتاب ضمن شرح آشوبهای مرو، و زدوخوردهای میان قزلباشهای مرو و ترکمنها و ازبکها این وضع را خوب می‌بینیم.

از آن گذشته، توجهی به شعر و ادب نبود. و شاعرانی هم که نامشان مانده، در قهوه‌خانه‌ها یعنی انجمنهای ادبی چند شهر مرکزی بیار آمده‌اند، و بیشتر یا از اصفهانند



با از چند مرکز نزدیک به اصفهان مثل یزد و کاشان و شیراز. اگر حزین نسبت گیلانی دارد. خود زاده و پروردهٔ اصفهان بود، و عبدالرزاق بیگ مفتون اگرچه از طایفهٔ دلبلی خوبی است اما در شیراز تربیت یافته بود.

مخصوصاً در سرزمینهای شمال شرق ایران، که خاستگاه اصلی فرهنگ ایرانی و زبان و سخن فارسی است، دیری بود که آفتاب فرهنگ ایرانی غروب کرده بود. اگر روزی کاروانسالاران شعر فارسی فردوسی از طوس، رودکی از سمرقند، عنصری از بلخ، عمق از بخارا، ابوحفص از سفید، و انوری همشهری نادر از ایبوره، و صدها شاعر از هر کوه و دشت و روستای آن دیار بوده‌اند، اما در این سالهایی که سخن آن در میان است، دیگر صدای زنگ آن قافله‌ها به گوش نمی‌رسید.

زادگاه مؤلف، مرو اگرچه در گذشته‌های دور شهر کسایی مروزی و معدوی مروزی (نخستین شاهنامه سرای ایران)، و دارالملک خاندان شعر پرور سلجوقی بود، و صدها گوینده از آن شهر برخاسته، یا در آن زیسته و دیوانها سروده بودند، دیگر نه‌همان بود، دگرسان گشته بود. و از آن گذشتهٔ پرشکوه جز خاطرهای دورست آن‌هم در سینهٔ کتابها نداشت، و ساکنانش ایلات و عشایری بودند با معتقدات مذهبی مفایر باهم، و تشنهٔ خون‌هم. و همه فکر و فکر و کار و تکاپوی‌شان این بود که خود را از گردن فرقهٔ مخالف درامان نگه دارند. و طبیعتاً دیگر جایی برای تربیت فکری و فرهنگی و ذوقی نمانده بود.

محمد کاظم مؤلف عالم‌آرا از چنین دیار و روزگاری بود. مردی ساده ضمیر از مردم عادی کوچه و بازار، یک کارمند متوسط دفتری و مالی. این است که تعجب نباید کرد که گاهی افسانه‌هایی را (از نوع اینکه تیمورگورکان گنجی برای نادر نهاده بود، یا پیش‌بینیها و تعبیر خوابها و نظایر آن) به‌صورت واقعیت تاریخی نقل می‌کند.

طبیعتاً او مردی مذهبی و معتقد و با ایمان است و این از کتاب او برمی‌آید: در جنگ‌هایی که نادر در برابر دشمن احساس ناتوانی می‌کند، روی نیاز به درگاه کارساز می‌آورد و به‌خاک می‌افتد و مناجات و استغاثه می‌کند و پیروزی را از خدا می‌خواهد. بعد حمله می‌کند و پیروز می‌شود (در تکرار این موضوع گویا مؤلف تحت تأثیر فردوسی است در آنچه دربارهٔ رستم گفته است). اما یک بار هم حسین شاه افغان را به‌باد استهزا می‌گیرد که مردم قندهار را در مسجد جمع کرد که دست به‌دعا بردارند بلکه چهاریار باصفا کمک و اعانت نمایند (ص ۵۴۴).

مؤلف در تجزیه و تحلیل حادثه‌ها، پیروزی و شکست را از قضا و قدر می‌داند، و در مقدمهٔ هر فصل، یا در شعرهایی که به‌دنبال هر حادثه یا مسرک شخصیت‌های مهم ساخته و آورده، این جهان‌بینی مؤلف هویداست. همیشه گرفتاری اسیران را با این تعبیر تکراری بیان می‌کند که «اسیر سر پنجهٔ تقدیر شدند» یا در ذکر فرار عده‌ای که از هرکهٔ پیکار جان سالم به‌در می‌برند، این تعبیر را فراموش نمی‌کند که: «در اجل‌شان تأخیر بود».